

## جامع التواریخ و مؤلف واقعی آن

### رشیدالدین از نظر کاترمر

کتاب مذکور در حقیقت یک تاریخ خصوصی تحت عنوان زبدة التواریخ بود و چنانکه از نام کتاب برمیآید محتوی خلاصه و چکیده مطالبی بود که مورخین عرب در این باره نوشته بودند و کاتب چلبی در کشف الظنون از آن بهمین عنوان یاد میکند : زبدة التواریخ بالفارسیة لابی القاسم جمال الدین محمد بن علی الکاشانی المتوفی سنة ۸۳۶ .

حاجی خلیفه محققاً این کتاب زبدة التواریخ را شخصاً ندیده بلکه آنرا از روی کتاب دیگری که زبدة التواریخ یکی از منابع آن بوده ذکر کرده است چه در غیر اینصورت شرح مفصلتری با جزئیات بیشتر درباره آن ذکر میکرد.

تاریخ ۸۳۶ که حاجی خلیفه بعنوان تاریخ وفات الکاشانی ذکر میکند بدون تردید نادرست است و باید آنرا ۷۳۶ بخوانیم. سنه ۷۳۶ با اطلاعات مختصری که درباره این مؤلف داریم ( و میدانیم که تاریخ الجایتو را در زمان سلطنت ابوسعید بهادرخان نوشته است ) مطابقت دارد.

ممکن است حاجی خلیفه تاریخ الکاشانی را از روی « مرآت الادوار و مرقاة الاخبار » ذکر کرده باشد که آنرا محمد مصلح الدین اللاری الانصاری تألیف کرده و بین منابع و مآخذ خود از این کتاب بصورت تحریف شده « زبدة التواریخ لابی القاسم محمد بن علی الکاشانی » نام می برد ، همچنانکه از کتابهای طبقات الناصری، تاریخ جهانگشای ، تاریخ گزیده ، نظام التواریخ قاضی بیضاوی، جامع التواریخ رشیدی و تاریخ وصاف بطور پراکنده و نامنظم نام برده است .

باصرف نظر از جلد سوم که هرگز نسخه ای از آن دیده نشده است جامع التواریخ

چنین تقسیم شده بود :

بخش اول	تاریخ قبایل ترك و مغول	} جلد اول	
بخش دوم	تاریخ مغول از آغاز تاریخ آن قوم تا مرگ غازان		
بخش اول	تاریخ الجایتو تا زمان تألیف تاریخ	} جلد دوم	
} بخش دوم	کتاب اول خلاصه تاریخ عمومی از هبوط آدم تا ۷۰۰ هجری		} قسمت اول
	کتاب دوم تاریخ مفصل اقوام و ملل عالم		
قسمت دوم	ذیل تاریخ الجایتو		

کتاب دوم از قسمت اول بخش دوم یعنی تاریخ مفصل اقوام عالم که در نسخه خطی موزه بریتانیا اوراق ۴۰۴-۳۰۷ را شامل است محققاً همانست که عبدالله الکاشانی در مقدمه نسخه خطی برلین از آن یاد میکند و از جمله میگوید: « از تاریخ و تألیف سایر عالم تلفیق و جماهیر مشاهیر بنی آدم مجموع هفت اقالیم ».

کتاب اول از همین قسمت اول بخش دوم که شامل ورق اول تا ورق ۳۰۷ است یعنی تاریخ ایران قبل از اسلام و تاریخ خلافت و ملوک معاصر خلفا، چنانکه از مقایسه متن نسخه برلین با متن جامع التواریخ برمیآید همان زبدة التواریخ ابوالقاسم عبدالله الکاشانی است.

در باره بخش اول و قسمت دوم از بخش دوم همین مجلد ثانی نیز ذکر این نکته لازمست که مجموعه دو قسمت تاریخ سلطان الجایتو از همین عبدالله الکاشانی را تشکیل میدهد و در باره آن بتفصیل سخن گفته ایم

بطور کلی می بینیم که جامع التواریخ از چهار کتاب تاریخی ترکیب یافته است: تاریخ مغول یا تاریخ مبارک غازانی که عبدالله بن علی الکاشانی ادعای نویسندگی آنرا دارد و سه تاریخ دیگر که محققاً نویسنده آنها عبدالله الکاشانی بوده است باین ترتیب: تاریخ ملل عالم، تاریخ ایران و خلفا و تاریخ سلطان الجایتو. تحت چنین شرایطی احتمال کلی میرود که بقیه جامع التواریخ یعنی تاریخ مغول کار همین نویسنده باشد

چنانکه در مقدمه آثاری که از سرقت وزیر کم دقت سلطان الجایتو مصون مانده اند در تأکید و اشاره باین موضوع کوتاهی نکرده است .

میتوان امیدوار بود که رشیدالدین بنویسندگان و نسخه برداری از کتاب کاشانی بدون اصلاحات و تغییرات قابل توجهاً کتفا ورزیده و در نسخه خود از حذفهای عبارتی مهم و کلی و تغییر و تحریف مستبدانه خودداری کرده است اما این ادعا که رشیدالدین با دقت و موشکافی و رعایت امانت کامل در حفظ متن اصلی و انشاء مؤلف واقعی تاریخ مغول کوشیده است دور از احتیاط و زیاده روی بشمار میرود زیرا در این تاریخ در چند مورد ابهام و پیچیدگیهایی مربوط بمتن بچشم میخورد که باید ناشی از حذف و تغییر ناشیانه از طرف رشید باشد و محققاً نمیتوان آنها را بحساب نساخ گذاشت .

بویژه از مطالعه تاریخ الجایتو ( زیرا زبدة التواریخ تلخیصی بی ارزش از تواریخ عرب بیش نیست ) برمیآید که عبدالله الکاشانی مسلماً یک مورخ حرفه‌ای و ورزیده بوده است نه یک متفطن و این واقعیت را بآسانی میتوان از روش تشریح وقایع و حوادثی که در عالم خارج از مرزهای امپراتوری ایلخانان ایران روی داده است استنباط کرد. بلوשה پس از بحثی که گذشت بصراحت چنین میگوید :

جای هیچگونه تردیدی نیست که عبدالله الکاشانی چنانکه ادعا میکند مؤلف واقعی جامع التواریخ بوده است و رشیدالدین فضل‌الله تنها دخالتی که در تألیف تاریخ مزبور داشته این بود که پس از پایان تألیف آنرا بنام خود موشح ساخت بدون اینکه وجهی را که وعده داده بود بردارد .

این قبیل مناسبات و همکاریهای بی نام و نشان سنتی دیرین و همیشگی است که هرگز نه در شرق و نه در اروپا از بین نرفته است و بحث بیشتر در این باره بیفایده بنظر میآید .

باحتمال قوی رجال درباری آن دوره با وجود مهارت و زیرکی رشیدالدین

هر گز ادعاهای درخشان ادبی او را کاملاً نپذیرفته و گول این ادعاها را نخورده بودند و از حقیقت موضوع خبر داشتند چنانکه وزیر سعدالدین رسماً رشید را در حضور سلطان الجایتو متهم بشیادی و تزویر و انتحال کرد بدون اینکه رشیدالدین بتواند دلائلی برای دفاع از خود پیدا بکند :

« میان خواجگان سعدالدین و رشیدالدین گفت و گوی و وحشت و نفرت واقع گشت و سعدالدین با او بحضور پادشاه مناقضت و عداوت ظاهر کرد و خطابه‌های خشم‌انگیز از سر لجاج و ستیز از زرق و تمویه و زور و تزویر و تهود و سحر و کیمیا چنانکه منافسات صداقت بعداوت و موّدت بمنازعت و محبت بمنافضت انجامید و رشید از سر حلم و احتمال و کمال هوشمندی و عاقبت اندیشی اغماض و اغضاء نمود و گفت ای سعدالدین تا امروز ترا بنده بی‌بها بود اکنون الحمدلله و منّه او را آزاد کردی... »<sup>۱</sup> این حادثه در سال ۷۱۰ هجری اتفاق افتاد در حالیکه جامع التواریخ قبل از آن انتشار یافته و مسلماً عبدالله الکاشانی بشدت بر علیه روش شگفت آور و ظالمانه وزیر اعتراض کرده بود .

همچنین احتمال می‌رود رشیدالدین<sup>۲</sup> بعبدالله الکاشانی وعده داده بود که طبق روش طبیعی و معمول در دنیا باو اجازه خواهد داد پس از پایان تألیف تاریخ نام خود را همراه نام رشیدالدین بعنوان مؤلف ذکر بکند. تاریخ این قرارداد شاید پس از مرگ غازان اما پیش از ماه شوال ۷۰۶ ( که بقول نویسنده پس از ختم تاریخ اقوام عالم سلطان باو فرمان داد که تاریخی شامل وقایع ایران و جهان عرب بنگارد ) بوده است. بنظر می‌رسد که فقط نیمی از این کار مورد رضایت و خوش آمد عبدالله الکاشانی بوده است زیرا چنانکه خود او می‌گوید این کار را بذوق و رغبت شخصی آغاز نکرده بلکه

۱- ص ۹ مقدمه بلوشه منقول از تاریخ الجایتو suppl. pers. 1419, fol. 82<sup>v</sup>

۲- در مقدمه بلوشه بر تاریخ منقول غالباً « رشید » بجای « رشید الدین » آمده است

که شاید این تخفیف نام از جانب بلوشه عمداً و بقصد تخفیف رشیدالدین بوده .

«بر حسب مقتضای زمان و سبب انقلاب حدثان» بدان پرداخته است. چنانکه می‌بینیم در اینجا اشاره بالنسبه واضحی بمرگ غازان و جلوس سلطان الجایتو شده است .  
 در هر حال عبدالله الکاشانی فقط مرّعی وزیر را در تاریخ الجایتوی خود بسوء استفاده از اطمینان و اعتماد خود متهم کرد که خود را از ثمره کارش توسط رشیدالدین بی بهره دید و بکلی مایوس گشت و تمام این عوامل رویهمرفته شاهد صادق حسن نیت و صدق قول او میباشد .

تاریخ الجایتو که من حیث المجموع مثبت این نظر و دلیل مؤید این ادعا است روزنامه‌ایست بسیار خشک و کاملاً مستند از روی یادداشت‌هایی که بلافاصله پس از وقوع حوادث ملهماً از آنها نوشته شده‌اند . بعلاوه نویسنده آن تا جائیکه برای يك بشر امکان دارد بیطرف و منصف بوده است چنانکه از انصاف دادن بنفع جلال‌الدین یکی از پسران دشمنش رشیدالدین کمترین امتناعی ننموده تأیید میکند که اعمال دیوانی و مالی او در امپراتوری مغول مبرا از هر گونه تهمت و فوق هر گونه سوء ظنی بوده است در حالیکه بسادگی میتوانست یا موضوع را بسکوت بگذراند یا اینکه بطور موهّم و مبهم عکس آنرا نشان دهد .

در برابر مجموع دلایل مختلفی که بر علیه رشید بدست می‌آید پذیرفتن این عقیده که عبدالله کاشانی دیوانه و مخبط بوده یا اینکه گستاخانه و با جسارتی دور از عقل سلیم خواسته است افتخار و ارزش تألیف شخص دیگری را بخود نسبت دهد غیر ممکن مینماید .

بعلاوه بین متن جامع التواریخ و متن زبدة التواریخ یا تاریخ سلطان الجایتو خربنده مناسبت و اشتراکی از لحاظ انتظام و ترتیب کلی و موضوعی وجود دارد که بنظر من هرگز نتیجه يك تصادف ساده یا توارد نمی‌تواند باشد . در این کتابها طرز درک و استدراک تاریخی واحد و مشابهی بچشم میخورد و همچنین اهتمام و مواظبت

و دقت در شرح جزئیات و رعایت نکات مخصوص در آنها مشترك است و شیوه واحدی دارد که بدین شیوه و شکل در کتابهای دیگر دیده نمیشود و مؤلفین و مورخین مقدم و مؤخر بر رشیدالدین درباره این مسائل دقت کمی مبذول داشته‌اند، از قبیل شجره انساب و نمودار اخلاف سلاطین.

در واقع اگر سبک عبدالله الکاشانی در زبده التواریخ مشابه سبک رشیدالدین در تاریخ پادشاهان ایران و تاریخ انبیا (که نسخه جامع التواریخ با آن آغاز میشود) است در عوض سبک سنگین و مصنوع او در تاریخ الجایتو از سبک ساده و بقول ایرانیها بی نمک تاریخ مغول کاملاً متفاوت میباشد.

این اختلاف سبک در نوشته‌های کاشانی را باین ترتیب میتوان توجیه کرد که سبک انشاء کاشانی فقط در جاهائی (که موارد آن متعدد است) معماوار میشود که بیش از آنکه برای خوانندگان قصد نوشتن داشته باشد برای خود و دل خود مینویسد. در این موارد بنظر میآید کاشانی از تصریح نام کسانی که مورد حمله قرار میدهد خودداری میکند و از انتقام آنان یا بازماندگان نشان بیمناک است.

تردید نیست که داستان دختر قایدو (Kaïdou) و قتل چغان (Koutlough Tchaghan) بصورتی که کاشانی نقل کرده است بطور عجیبی، با جزئیات بیشتر، بدستان مذکور در جامع التواریخ در ضمن شرح حال او گدای (Ougédei) شباهت دارد.

الکاشانی اسامی خاص مغولی را با همان شکلی که در تاریخ رشیدالدین بچشم میخورند استعمال میکند در حالیکه و صاف که بر کشیده رشید بوده در تاریخ مغلق و ناخوانای خود شکلهای متشابه‌الصوت اما با رسم الخطی خیلی متفاوت پذیرفته است. تا جائیکه من میدانم او تنها مؤلفی است که تاریخها و سنوآت را دوشادوش سبک متداول

اسلامی از روی تقویم اویغوری بشیوه‌ای کاملاً مشابه با شیوه‌ای که در پایان داستان هول‌اگوخان و آغاز داستان اباقاخان دیده میشود ذکر میکند .

رشید الدین در باب التان خودوغو ( Altan Khodogho ) راجع بقبیله قونغورات ( Konghourat ) میگوید که مغولها هنگامیکه از پادشاه خود حرف میزنند « روی زرین پادشاه » میگویند : « چه عادت دارند که چون پادشاه را دیدند می گویند روی زرین پادشاه دیدم و بروی زرین فهم کرده در میان دیگر اقوام همین عبارتست چه زر جوهری شریف است » .

این اصطلاح جز همین یکبار در جامع التواریخ دیده نمیشود در حالیکه در تاریخ الجایتوی الکاشانی بصورت يك عنوان احترامی و تعظیمی کاملاً جاری و متداول بچشم میخورد : « و بآنندگفت میخوام که روی زرین پادشاه مشاهده کنم ... »<sup>۱</sup> . هنوز این اصطلاح در زبان مغولها بکار میرود ، چنانکه میگویند : « عمر زرینت طولانی باد ! » .

چیزی که در آن جای کمترین تردیدی نیست و بطور قاطع گفته‌ها و ادعاهای الکاشانی را تأیید و تقویت میکند اینست که رشیدالدین که در سال ۷۰۶ جامع التواریخ یعنی مجموع تاریخ مغول و تاریخ ایران و خلفا را بالجایتو تقدیم داشت دیگر هیچ کاری برای اتمام آن انجام نداد و نه جلد سوم و نه تاریخ زندگی سلطانرا که چنانکه گذشت می بایست قسمتی از جلد دوم این تألیف عظیم را تشکیل دهد نوشت . از اینموضوع میتوان با احتمال بسیار قوی و قریب یقین این نتیجه را گرفت که در همین ماه شوال ۷۰۶ ابوالقاسم عبدالله بن محمد الکاشانی از ادامه کاری یعنی تهیه پیش نویس برای رشیدالدین سرباز زد زیرا رشیدالدین پس از بحیب ریختن پنجاه تومان از دادن نصف آن بکاشانی طبق قراردادی که گذاشته بودند خودداری کرد و

کاشانی که بتألیف و تصنیف عادتی دیرینه داشت از آن پس برای خویشتن و بعنوان سرگرمی و تفریح خاطر بنوشتن ادامه داد و همچنین اجزاء جامع التواریخ از قبیل زبده التواریخ را بنام خود منتشر ساخت .

چگونه میتوان بدون استمداد از توجیهی که در بالا گذشت این موضوع را پذیرفت که وزیر از عهده انجام هیچیک از تعهدات خود بر نیامده است در حالیکه فقط آسانترین قسمت آن باقی مانده بود و از طرف دیگر رشیدالدین برای انجام دادن آن کار و بپایان رسانیدن آن طرح مواجب سالانه‌ای که یادآور ارقام افسانه‌ای هزارو یکشب بود یعنی مبلغ هشت تومان میگرفت .

با توجه باین توضیحات بخوبی میتوانیم بفهمیم که چگونه یکنفر میرزا که آغاز یکی از نسخ جامع التواریخ را ( که میدانست منسوب بر رشیدالدین است ) خوانده بود توانسته است موقع قرائت صفحات اول زبده التواریخ، که امروز ( یعنی زمان بلوشه ) در کتابخانه پادشاهی برلین محفوظ است ، تصور بکند جزوی از کتاب رشیدالدین را مطالعه میکند زیرا متن آندو کتاب ، با چشم‌پوشی از اختلافات جزئی، کاملاً مشابه است .

فقط يك نکته مشکل و قابل تأمل باقی میماند و آن اینست : چنانکه قبلاً نیز ذکر کردیم حافظ ابرو در سال ۸۲۶ (۹۸۲۸) از طرف شاهرخ بهادر پسر تیمور لنگ‌مأمور شده بود برای تکمیل جامع التواریخ تاریخ چهار سلسله پیش از اسلام ایران و تاریخ خلافت عربی را که در جریان مصائب هولناک و بلایای وحشت آور پس از سقوط امپراتوری ایران بدست هولوا گوگم شده بود بنگارد. ظاهر اّمسلم بنظر میآید که این قسمت از جامع التواریخ هرگز گم نشده بوده است زیرا آنرا در نسخه موزه بریتانیا (Add. 7628) که قبل از سال ۸۳۷ هجری برای شاهرخ نوشته شده محفوظ می‌یابیم. این قسمت کاملاً مشابه زبده التواریخ عبدالله بن محمد الکاشانی است که رشیدالدین بر و نویس کردن آن توسط منشیانش قناعت ورزیده بود. پس میتوان نتیجه گرفت که یا این بخش اصلاً گم نشده است یا اینکه (اگر گم



شده باشد) آنچه در آغاز نسخه موزه بریتانیا یافت میشود قسمت اول تاریخ حافظا بر و است. آنچه که مسأله را غامض تر میکند اینست که زبدة التواریخ حافظا بر و تحریری ادبی از متن بالنسبه ساده زبدة التواریخ کاشانی بنظر میآید. در این کتاب مؤلف پیروی از ذوق عمومی و شیوه مقبول آندوره بمستشهدات شعری، که نه بارزش تاریخی و نه بارزش ادبی کتاب ابداً چیزی نمیافزاید، اقبالی خاص نموده است. شاید بتوان استنتاج کرد که نسخ موجود و شناخته شده جامع التواریخ در سال ۸۲۶ از قسمت تاریخ ایران پیش از اسلام و تاریخ خلفا ناقص بودند در حالیکه زبدة التواریخ کاشانی را در آن زمان کتابی مستقل میشناختند و این فقط مدتی پس از خاتمه نگارش تاریخ حافظا بر و بود که نسخه های کاملی از تاریخ رشیدی بدست آمد. مسائلی که گذشت و نیز اوضاع و احوالی که بعد الله الکاشانی امکان و اجازه داد تاریخ ایران و خلفا را که قبلاً برای وزیر غازان و بدستور او نوشته بود از سر بگیرد و آنرا از جامع التواریخ جدا کرده بصورت اثر مستقلی بنام خود منتشر سازد کاملاً تاریک و مبهم است. در هر حال با نبودن دلائل و اسناد متقن و کافی اظهار نظر قاطعی درباره مشکلاتی که این مسأله را احاطه کرده اند نمیتوان نمود.

\*\*\*

این بود حاصل تحقیقات کاترمر و بلوشه درباره وزیر و مورخ و نویسنده بزرگ عصر ایلخانی خواجه رشیدالدین فضل الله مؤلف جامع التواریخ که با توضیحات لازم از نظر خوانندگان محترم گذشت. مقصود از این بحث و مطالعه و تحقیق تجدید اتهام ظالمانه بلوشه بر خواجه رشیدالدین و ایجاد شك و تردید در جلالت قدر و ارزش خدمت خواجه بعالم تاریخ و تاریخ نویسی و یا قبول امکان انتساب آثار پراخ او بشخص دیگر نبود بلکه منظور نگارنده این بود که گوشه ای از تحقیقات دو دانشمند متخصص در تاریخ نویسی دوره مغول (کاترمر و بلوشه) را که یکی موافق و دیگری مخالف رشیدالدین است بخوانندگان بنماید و ادعای نامه بلوشه بر علیه خواجه رشیدالدین را

که با وجود همهٔ اشتهار بل ابتدائش در عالم خاورشناسی، در ایران حتی برای بسیاری از دانشمندان و محققان ما همچنان ناشناس مانده است معرفی بکند .  
چنانکه دیدیم بلوشه با وجود اینکه میکوشد دلائلی برای اثبات نظر خود پیدا بکند و نظری تحقیقی و مستدل و مستند بخواننده ارائه دهد ولی از نظر خواننده تیز بین و نکته‌سنج پوشیده نیست که تحقیقات او در حقیقت فقط بر پایهٔ ادعای کاشانی استوار است یعنی بجای اینکه اسناد و دلائل، او را به نتیجهٔ «اثبات دزد بودن رشید» رهبری کرده باشد نخست نتیجه را پذیرفته سپس برای توجیه آن درصدد پیدا کردن و اختراع اسناد و دلائل برآمده است .

نظر نگارنده دربارهٔ تهمتی که بلوشه بر رشیدالدین وارد ساخته است همان بود که در مقدمهٔ این مقال گذشت و در هر حال چنانکه گفتیم با استفاده از مجموع دلائل و قرائنی که در دست است میتوان این حکم قطعی را صادر کرد که : حاصل استنتاجات بلوشه تا آنجا که از همکاری گروهی از معاونان با رشیدالدین در گرد آوردن مطالب و مواد جامع التواریخ حکایت میکند صحیح است و در تألیف اثر عظیمی چون جامع التواریخ جز این نیز نمیتوان انتظاری داشت ولی نظر بلوشه در قبول بیچون و چرای ادعای کاشانی و «محدود ساختن حدود رابطهٔ رشیدالدین با جامع التواریخ بتوشیح آن از طرف وزیر پس از اتمام کار» غیر منصفانه و دور از حقیقت مینماید و مسلماً نمی توان افتخار تنظیم و تهیهٔ طرح جامع التواریخ و نظارت مؤثر در جمع و تدوین و تألیف مواد و مطالب و مباشرت مستقیم در تحریر پاره‌ای از قسمتهای آن بخصوص تاریخ خاص مغول را جز رشید عاید کسی دیگر ساخت .

بعنوان حسن ختام این گفتار را با نقل قول مرحوم علامهٔ قزوینی در بارهٔ ما نحن فیه

خانمه میدهیم<sup>۱</sup> :

۱- رك شمارء سوم سال دوازدهم ( پاییز سال ۱۳۳۹ ) نشریهٔ دانشكدهٔ ادبیات تبریز،

حواشی مرحوم قزوینی بر كتاب مقدمه بر تاریخ مغول .

مقایسه ... فقرات معادله پائین جامع التواریخ (تاریخ عمومی : نسخه لندن) با زبدة التواریخ مظنون عبدالله کاشانی ( نسخه برلین ) که بلوشه از این مقایسه ( و از بعضی تصریحات خود کاشانی در تاریخ اولجایتو و در مقدمه خود این زبدة التواریخ مظنون کما تقدم ) میخواهد چنین استنباط بنماید که رشیدالدین زبدة التواریخ کاشانی را دزدیده و بنام خود باسم جامع التواریخ موسوم کرده ، و این استنباط بکلی بقول فرانسویها « مجانی » یعنی بی اساس و ..... و واهی است چه احتمال عکس هم می رود یعنی احتمال این که کاشانی یکی از معاونین بسیار عدیده رشید بوده است ( چه بالطبع اینطور تألیفات عظام بی مدد معاونین عدیده مانند بحار الانوار مجلسی و سید جزایری و غیره و غیره صدری و مویر میشود ) و پس از قتل رشید بحکم آنکه مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود هر کسی چیزی از او را یکی ... املاک او را و دیگری اموال نقدینه او را و این یکی کتاب تألیف او را ادعا کرده و چون از معاونین او هم بوده در حیات او مثل مرحوم ذکاء الملک و مرحوم اعتماد السلطنه و مردم هم بواسطه غضب پادشاه هر کسی بعداوت رشید .... عالیه تقرب می جسته بعضی عمداً از این تهمت اعضا کرده اند و بعضی هم چون کاشانی از معاونین رشید بوده تا اندازه باور کرده اند دعاوی او را ، - م ق -

تبریز - ۲۸ اسفند ماه ۱۳۴۰ شمسی

منوچهر مرتضوی